

شهید کوروش باقری




ازبائری
سازمان جامع سوادداری و آموزش عالی ایران

نام پدر	باقر
تاریخ تولد	۱۳۴۴/۰۱/۰۷
محل تولد	خوزستان – آبادان
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۸/۲۶
محل شهادت	موسیان
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	دوره دبیرستان
مدفن	اهرم

زندگینامه

طینت مردم آبادان با محمد و آل محمد (ص) خو گرفته است و آن حقیقتی آشکار است که مردمان خطه خوزستان و بالاخص آبادان و خرمشهر با آن خو گرفته اند مردمانی که این مهم را در طول دوران دفاع مقدس به اثبات رسانده اند. شهید کورش باقری نیز فرزندی از همان دیار است که تا قبل از جنگ تحمیلی در همان شهر می زیسته است و اینک به این روستا مهاجرت کرده است. آن شهید قبل از آن که جان خود را تقدیم دست آوردهای انقلاب اسلامی نماید با اموال خود جهاد نماید. به وی که تمامی دارایی و مایملک خود و پدر را رها شده در دست حکومت بعثی صدام قرار داده و به روستای کلمه مهاجرت می نماید. آن شهید در آبادان چشم به هستی می گشاید و تحصیلات دبستان خود را نیز در آن شهر به پایان می رساند. او در تاریخ ۷/۱/۱۳۴۲ متولد می گردد تا انتظاری خوش دل بی تاب خانواده هشت نفری را پایان دهد. او فرزند هفتم پدر و مادر می باشد که پس از او نیز آن پدر و مادر صاحب یک فرزند دیگر نیز می شوند. پدر او «باقر» و مادر آن شهید «عصمت» صالحی نام دارد. خانواده بزرگوار آن شهید با شروع جنگ و فرو ریختن آتش خمپاره و پیشرفته ترین سلاح ها بر روی شهر خرمشهر و آبادان به کلمه می آیند و پس از اقامتی کوتاه به شهر اهرم نقل مکان می نمایند و در اهرم ساکن می شوند. تنها بازماندگان آن شهید در دیار بخش بوشکان برادری است که از ایشان به یادگار مانده است. سلام بر روح مطهر آن شهید و تمامی بازماندگانش در جای جای ایران اسلامی.

متأسفانه به دلیل آن که آن شهید والامقام در قبل از جنگ تحمیلی در آبادان می زیسته و بعد از جنگ نیز به اهرم جهت ادامه زندگی مراجعت می نماید چندان اطلاع دقیقی در دسترس نمی باشد و بسنده کرده ام به صحبت های برادر آن شهید بزرگوار که هم اینک صحبت او پیش روی ماست.

آن پدر و مادر دارای فرزندان دیگر نیز بوده اند به نام های اکبر، محمد، داریوش و سیروس، پوران و ایران و کفایت آن شهید تحصیلات راهنمایی خود را در روستای کلمه و اهرم می گذرانند و به دبیرستان راه می یابد. پس از آن که در کلاس اول دبیرستان می نشیند در خود احساس نیاز می کند و رسالت خود را در آن می بیند تا به جبهه روانه گردد. سرانجام نیز تحصیل را ترک نموده و راهی دیار رزم و خون می گردد. اینک او بهتر از هر کس می داند آوارگی یعنی چه؟ بی خانمانی چیست؟ و چه کسی را مهاجر می گویند؟ او می رود تا از ارزشهایی را که دشمن در صدد به تاراج بردن آن است دفاع نماید و سرزمین های مورد تجاوز را از چکمه های حرامیان پاک سازی نماید. سرانجام در تاریخ ۱/۸/۱۳۶۱ به درجه رفیع شهادت نائل می آید تا تمامی واماندگان این عالم را در حسرت مقام رفیع خود بسوزاند. حسرتی که هر کس آرزوی آن را دارد.

بیان سجایای اخلاقی شهید از زبان مادر شهید:

توفیقی بود که دیداری حاصل شد و مادر بزرگوار آن شهید که اینک بهشت زیر پای اوست را زیارت نمودیم. مادری که بسیار مهربان می باشد، به محض آن که گروه مصاحبه گر در حیاط را می گوید، مادر از آن ها به عنوان هم سنگران فرزندش یاد می کند. و این کلام رسالت ما را به ما گوشزد کرد و بار دیگر فرصتی یافتیم تا در رفتار خود تجدید نظری دیگر نمایم. آیا می شود که خداوند نیز ما را در خیل هم سنگران شهدا جای دهد؟ آری البته اگر خود بخواهی و بر این خواسته همه آمال خود را رها نمایی و قبله آمالت خداوند گردد و رهنمودهای ولی زمان او.

اینک از قید سؤالات مطرح شده از مادر بزرگوار آن شهید صرف نظر نموده و پاسخ های او را می نگاریم: «فرزندم مجرد بود و هیچ تعلق به دنیا نداشت. اگر ملت ایران شهید داد به پاس دفاع از ارزشهای اسلامی بود و حفظ خاک

خود. وجه کسی سزاوارتر از فرزندم برای شهادت بود که او را از کاشانه خود نیز رانده بودند. آنان که بی تفاوت از قافله جهاد گذر کردند نه شهیدی دادند، نه قطره ای خون در راه خدا از آن ها چکیده شد و جنگ را برای یک روز در نیافتند اینک باید خود را سرزنش کنند.»

او می گوید: «پدرش نام شهید را انتخاب نمود و نمی دانم که علت این نامگذاری چیست؟ او پسر زیارویی بود و صورت و سیرت او را خداوند زیبا خلق کرده بود و نه عجب اگر فرزندم شهید می شود عجز و ناله ای نمی کنم. اگر آن شهید از آن ضیافت باز می ماند ما را رویی نبود که در چشم پدران و مادران شهید نظاره گر باشیم چرا که اگر به خانه تو نیز در هر موقعیتی در خیمی حمله ور گردد ابتدا، وظیفه شخص توست که از خود مقاومت نشان دهی آن گاه وظیفه برادر دینی است؟ مگر چه مرز ما با دشمن نه مرز خاک که مرز ارزش ها بوده و هست.»

مادر شهید از مرزبندی سخن می گوید و مرز و خاک را از مرز ارزش ها متمایز می داند. آفرین بر او و بر تمامی کسانی که قائل به این مرز بندی اند. بدان که راز پیروزی ما نیز در همین کلام نهفته است که مادر شهید از آن سخن می گوید.

این کلام نورانی کلامی است که بیش از هر چیز پشت دشمن را می شکند. دشمنان دیروز که پشتشان شکست، دشمنان امروز را می گویم که در لباس دیگر و در جبهه ای دیگر به جنگ ما آمده اند. گرچه اینان نیز همان دشمنان دیروزند.

مادر شهید می گوید: «... باید قدر این نعمت را شناخت و انقلاب را تا ظهور حضرت حجت حفظ کرد و از رهنمودهای فرزند خمینی (ره) امام خامنه ای بهره برد.»

مادر شهید درست می گوید چرا که اگر به چشم عقل بنگری تنها کشوری که فساد و تباهی بر جوانان آن سایه نینداخته است کشور عزیزمان ایران است که این سعادت را باید مرهون نفس های مسیحایی امام راحل و شهیدانمان باشیم. ما را با آنانی که بعد از گذار ربع قرن هنوز نیز قدر این نعمت را درک نکرده اند، حرفی نیست. آنان بهشت موعود خود را در همین دهکده غنا ساخته اند و بیم آن را ندارند که حقی بر زمین باقی بماند یا آن که باطلی برافراشته گردد.

روی سخن ما با کسانی است که در دلشان بذر ایمان کاشته اند تا از آن نهال عشق بروید. عشقی که آنان را از تعلقات بگسلاند و به مرکز حیات لایتناهی رهنمون کند. از صدر اسلام تا کنون نیز هجرت مقدمه جهاد بوده است. و اینک خاک روستای کلمه، مدینه منور دیگری گشته است تا مهاجران اسلام را در خود جای دهد. اهل آن روستا نیز به حق لشکر انصارند همان یاری کنندگان اسلام، اسلامی که در سپیده دم ۲۲ بهمن به رهبری پیامبر گونه خمینی کبیر (ره) ظهور می یابد تا بار دیگر بت های طاغوت را درهم شکند. اکنون نیز بار دیگر تاریخ دوباره اسلام بر همگان ثابت کرد که دست خداوند بالاترین دست هاست «یدالله فوق ایدیهم».

مادر شهید می گوید: «فرزندم کلاس قرآن می رفتند و همراه با پدرش به مسجد می رفتند، او به خانواده خود و بستگانش عشق می ورزید. همیشه به تکالیف شرعی و خانوادگی خود عمل می کرد. در درسش نیز موفق بود، به همه احترام می گذاشت بالاخص به من که مادرش بودم و به پدرش و حتی در هنگام دانش آموزی نیز به دروس دینی و قرآن علاقه بیشتری نشان می داد و نمرات او در این دو درس از سایر نمراتش بهتر بود.»

این چه رسمی است که عده ای از مال خود برای انفاق در راه خدا دریغ می ورزند و عده ای نیز از جان خود و جوارح خود برای اعتلای اسلام انفاق می کنند. از خود بازپرس در سلک کدام دسته ای؟

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله وانا اليه راجعون:

من حرف خود را با صحبت امام امت بیان می کنم.

جوانان برومند در جنگ شرکت کنند تا جوان های دیگر خسته نشوند. (امام خمینی)

من هم اکنون به ندای امام لبیک گفتم و به جبهه می روم تا بتوانم در راه اسلام قدمی بردارم و خدمت به دین و مملکت و مکتب امام کنم. باری مادر جان امیدوارم که اگر افتخار شهادت شدن را داشته باشم و لایق شهادت بودم مبادا برای من گریه کنی تا این منافقان از خدا بی خبر خوشحال شوند و سوگ استفاده کنند. بلکه شیرینی به مردم بدهید و خوش حال شوید. خلاصه من همان کاری را می کنم که حسینیان و عباسی ها کردند و برای اسلام سر و تن خود را فدا کردند تا اسلام زنده و جاوید بماند و خواهد ماند. به برادرم محمد بگویند که نگذارند برای من سیاه پوشند چون من نمرده ام و امام را یاری کنید. و به خانواده شهیدان بی سرپرست سر بزنید که آن ها را از زندگی خود بر خوردار کنند:

به داریوش و سیروس و اکبر و خواهرم کفایت بگویند مرا ببخشید همین طور ایران و پوران که عملی بر خلاف میل آن ها انجام داده بودم. مادر جان و پدر جان اگر من به درجه رفیع شهادت نائل شدم که آرزوی آن را دارم و داشته ام اسبابی که دارم می توانید به خانواده شهیدانی که سرپرست ندارند کمک کنید. یا این که برای بازسازی مناطق جنگی دهید. اگر شهید شدم و پیش رزمندگان خود رفتم در آبادان مرا دفن کنید و به تمام برادران و خواهران من بگویند که مادرم و پدر گرامیم را ناراحت نکنند. در ضمن پدر عزیزم می دانم که از دست من ناراحت بودی چون آن طور که دلت می خواست بود درست عمل نمی کردم و امیدوارم که دینت را حلالم کنی و همین طور مادرم امیدوارم که شیرت را حلالم کنی و من را ببخشی. دیگر عرضی ندارم به جز سلامتی شما که از خداوند متعال خواستارم.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار از عمر ما بکاه و بر عمر او بیفزای

برای امام دعا کنید و او را هرگز تنها نگذارید.

۲۶/۴/۶۱ کورش باقری



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران